

# بادبادکی که می توانست بادبادک باشد

- عنوان کتاب: بادبادک
- نویسنده: هادی خورشاهیان
- تصویرگر: لیسا جمیله برجسته
- ناشر: شباویز
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۲
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

○ مصطفی ناهید

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نمونه اول: «سلام، من یک بادبادکم، کوچولو و سفید» «طبق قواعد دستوری، فعل همیشه در آخر جمله می آید، خواه فعل ربطی باشد، خواه تام:» (ص ۳۰۴، دستور زبان فارسی ج ۲ / ۲)  
«م» در بادبادکم، نقش فعل جمله را ایفا می کند. این ساخت اگرچه متناسب ساختهای زبانی مخاطب کتاب (اول، دوم و سوم ابتدایی) نیست، اگر تا پایان «متن» ادامه می یافت، می توانست مارا از نقد زبانی بی نیاز کند. در حالی که در صفحه دوم می خوانیم: «چی؟ من بادبادک نیستم؟ بادبادک این شکلی نیست؟»

نمونه دوم:

«چی؟ بله، راست می گویی.»

ترکیب یک ادات پرسشی «چی؟» با جمله «بله، راست می گویی»، ساخت عجیبی است. «چی» در فرهنگ لغت، ازادات استفهام است و دکتر معین، معنی «چی» را به مدخل «چه» ارجاع می دهد. در مدخل «چه» هیچ گاه چی به تنهایی به معنای پرسش نیامده است، بلکه نقش پرسشی «چی» با «چگونه»، «چه می گویی» و «چه اندازه» بیان می شود. فرض می کنیم که «چی» شکل

بررسی «زبان» و «تصویر» و رابطه آن در من بادبادکم شاید نوشتن هیچ نقدی به دشواری نقد کتاب کودک نباشد، در شرایطی که معیارهای شناختی درهم تنیده شده است و رسم نیست چارچوب نظری «متن» و «تصویر» را پیش از خلق وضع کرد، «نقد» سرنوشتی غمبارتر می یابد و لاجرم، حکم نقادانی که معیاروضع می کنند، از پیش پیداست.  
این بررسی، در بخش، زبان نویسنده، رابطه تصویر با متن و پیام متن، تهیه شده است. خورشاهیان، در آغازین کار خود، اگر چه ساختار و موضوعی در خور توجه را دست مایه ساخت بادبادک سفید می سازد، کودک و مخاطب بیرون از متن را نادیده می انگارد. بی ارتباطی «تصویر» و «متن»، مشکل بادبادک را دو چندان می سازد و همه این مشکلات، تنها با پذیرش یک فرض، «مخاطب غایب» حل و فصل می شود.

زبان اثر

زبان «بادبادک»، نه زبان «معیار» است، نه زبان «محواره ای». گاه ساخت دستوری رسمی دارد، گاه کاملاً محاوره ای و شخصی می شود. بنابراین، گزاره های متن، براساس دو ساخت «زبان معیار» و «زبان محاوره ای»، ارزیابی می شود.

« اما نه، این بار هم راست می‌گویی.»

« مامان و با با هم نخ دارند»

«اما» از ادات شرط عربی و به معنای «ولی» است:

«نه» و ترکیب آن با «اما»، چه زبان‌الگویی برای کودک پدید می‌آورد؟ نه

محواره‌ای، نه زبان معیار.

نمونه ششم:

«حالا دیگر یک بادبادکِ راست راستی شدم: با یک نخ بلند. آن قدر بلند

که می‌توانم هر چه قدر که می‌خواهم بالا بروم.

آن قدر بروم تا به ابرها برسیم.» ص ۶

ترکیب «حالا دیگر»، در نمونه‌های پیشین بررسی شد. اما ترکیب « راست

راستی»، در مقابل وضعیتی است که غیر واقعی بودن - دروغ - را نفی می‌کند.

درحالی که بادبادک در مسیر تکامل قرار دارد. ناقص است و به واسطه کمک

دخترک، روبه سوی تکامل می‌نهد. عدم توجه به رابطه معنا شناختی واژگان و

آزادی نویسنده در استفاده از واژگان، باعث می‌شود که واژه «کامل» از جمله‌ای

که می‌توانست با استفاده از آن، انتقال معنا را کامل سازد، حذف می‌شود و

دورترین معادل، یعنی «راست راستی» جای آن بنشیند. در « هر چه قدر»،

«هر» (har) یعنی همه، رویهم، هرکس، هر جا، همه جا و چون «هر» صفت

مبهم است، همیشه پیش از موصوف می‌آید. «هر» همیشه صفت است و

همراه اسم می‌آید: «هر قدم اصلاحی در این مملکت یا دروغی است عوام

فریب یا ادعایی است کودکانه» (آل احمد) (دستور زبان فارسی جلد ۲ ص

۱۷۰)

«هر» همراه «چه»، به معنی هرناندازه و «هر قدر» است. لذا ترکیب

محواره‌ای «هر چه قدر»، ترکیبی غلط است و تو می‌تواند الگوی زبانی نادرستی

برای کودکان بشود.

«که» دوبار تکرار می‌شود. بار نخست، نقش رابطی دارد و درست است، اما

«که» دوم زاید به نظر می‌رسد و حذف آن، به معنای جمله لطمه‌ای نمی‌زند:

به خصوص چون در جوار «هر چه قدر که» قرار گرفته است. لذا بازسازی نمونه

را می‌توان این گونه ارایه داد.

«اکنون یک بادبادکم با نخ بلند، آن قدر بلند که هر اندازه بخواهم،

می‌توانم بالا بروم. آن قدر که به ابرها برسیم.»

کوتاه شدن جمله‌ها و حذف واژه‌های تکراری، فرصت مناسبی به کودک

برای درک معنا و ثبت تصویر جمله‌ها خواهد داد.

نمونه هفتم

«دیگر چه شده؟ گوشواره ندارم؟ تو اگر گوشواره نداشته باشی،

دیگر یک دختر کوچولو نیستی؟

صفحه هفت کتاب، نسبت به سایر صفحه‌های

متن، در خور تعمق بیشتر است. لذا نقد این

صفحه و نمونه هفتم، با نقد، شش نمونه

پیشین، اندکی متفاوت می‌شود.

بادبادک سفید که در صفحه‌های

قبل، با طرح پرشش، ما رابا

جمله‌هایی که دخترک

خاموش (از نظرما) بر زبان

می‌آورد و تنها بادبادک آن را

می‌شنود، آشنا می‌سازد، به گونه‌ای

متفاوت سخن می‌گوید. از سخن بادبادک

پیداست که دخترک، به جای زبان، به گوش‌هایش

اشاره می‌کند، دخترک در تصویر هفتم کتاب، دست خود را به

گوش راستش گرفته است و از این رو، بادبادک می‌پرسد:

محواره‌ای و دگرگون شده «چه» باشد. به دلیل ترکیب آن و نحوه . شکل

نوشتاری - قرار گرفتن آن در کنار «بله، راست می‌گویی و...»، ساخت غریب و

نا آشنایی برای کودک پدید می‌آورد. حذف «چی» و «بله...» جمله‌ای

غایب است که می‌توان با آن، شکل پیش گفته را از بین برد: «چی؟ من باید

چشم، دهان و گوش داشته باشم...» این شیوه پرسش‌گری، در صفحه ۲

کاملاً رعایت شده است. قاعده‌ای که در صفحه ۳ رعایت نمی‌شود. «چی؟» در

واقع پرسشی است که یک طرف از طرف غایب و خاموش می‌پرسد

تابان تکرار جمله شخصیت غایب، در قالب جمله‌ای پرسشی «من بادبادک نیستم

و...» خواننده را با گفت و گوی دو طرف داستان آشنا سازد.

تفاوت زبان محاوره‌ای نویسنده در (ص ۲) و (ص ۳) یکدستی زبان

محواره‌ای را بر هم می‌زند و نشان می‌دهد که تابع قاعده و قانونی نیست.

نمونه سوم:

«حالا دیگر یک بادبادکم. مثل همه بادبادک‌ها.» (ص ۴)

«حالا» قید عربی است که به معنای «این زمان و اکنون» است (معادل

فارسی). «دیگر» به معنای «باز و مجدد، دوباره، غیر، بیگانه» است (فرهنگ

معین، مدخل دیگر). معنای ترکیب «حالا دیگر»، طبق معنای فرهنگ لغت که

نمی‌توان آن را نادیده گرفت، «اکنون باز»، «اکنون دوباره» یا «حالا دوباره»

خواهد بود. صدق این فرض، زمانی است که طرف خاموش متن (دخترک

کوچولو)، بادبادک را بادبادک واقعی دانسته باشد، در حالی که چنین فرضی

در متن وجود ندارد. حذف «دیگر» مشکل معنایی متن را حل می‌کند.

نمونه چهارم:

«هنوز هم یک بادبادک نشده‌ام؟

بادبادک باید نخ داشته باشد؟

حالا بدون نخ نمی‌شود؟» (ص ۵)

انتقال معنای این سه

پرشش، مستلزم استفاده

از لحن و صوت است، به

خصوص اگر کتاب برای کودکانی

که توان خواندن ندارند، خوانده شود.

اماد ساخت جمله اول، «هم» پیشاوندی است

که در اول کلمه می‌آید و معنی همانندی و همکاری

را می‌رساند؛ مثل همسایه، همنشینی، همخواب،

همکار... (فرهنگ معین مدخل هم ص ۱۹۷۴)

ترکیب آن با هنوز، ساختی غیر ضروری است که می‌تواند نوعی

بدآموزی زبانی برای کودکان باشد. فراموش نکنیم مخاطب متن،

کودکان فارسی‌زبانند که در آستانه آموختن زبان معیارند، نه زبان محاوره‌ای

که مزاحم زبان معیار خواهد شد.

براساس زبان محاوره‌ای و کاملاً شخصی نویسنده، آیا «که» نمی‌توانست

در آغاز جمله، خواننده را از استفاده از «لحن» در بیان معنا و نوع جمله -

پرششی - بی‌نیاز کند، حذف می‌شود: «آیا هنوز یک بادبادک نشده‌ام؟»

اگر «لحن» را از جمله‌ها حذف کنیم، رابطه جمله و معنا به هم می‌خورد.

با تصور این که گوینده «حالا بدون نخ نمی‌شود؟»، کودکی چهار تا هفت ساله

است، محاوره‌ای بودن متن، چنان بزرگسالانه می‌شود که گویی راوی - بادبادک

- با طرف دیگر متن، چک و چانه می‌زند. در ضمن، «حالا این دفعه روندید بگیر»

هم می‌توانست جای پرسش سوم بنشیند.

«حالا» اگر به معنی «اکنون» است، مؤید این پیام است که بادبادک نیاز

ضروری به نخ را یا درک نکرده یا درک کرده است، اما می‌خواهد «اکنون» بدون

نخ پرواز کند.

نمونه پنجم:

«گوشواره ندارم؟ تو اگر گوشواره نداشته باشی...»<sup>۱</sup>

بادبادک می‌پذیرد و همین پذیرش، نویسنده را با این پرسش‌ها رو به رو می‌سازد:

۱) اگر خواننده با متن رابطه معنایی و حسی برقرار سازد، آیا نویسنده معتقد است که دخترها، زمانی دختر هستند که الزاماً در گوش شان گوشواره داشته باشند؟! ایجاز و حذف کلام‌های دخترک کوچولو که ظرفیت پیام‌رسانی متن را خدشه دار ساخته است، عامل اصلی ساخت، دلالت‌های ضمنی مسئله آفرین، به لحاظ تربیتی و اجتماعی است که در جای خود، به آن خواهیم پرداخت. بادبادک، این استدلال دخترک را «من زمانی دخترم که گوشواره داشته باشم»، یعنی این شرط ضدا اجتماعی و تحمیلی را که می‌تواند مقدمه‌ای برای تحمیل دیگر نشانه‌های جنسی بر دخترکان باشد با این پاسخ محاوره‌ای تایید می‌کند: «باشد، قبول است، این هم گوشواره»، «باشد» مضارع التزامی است؛ از مصدر باشیدن، به معنای «بودن»، «ماندن»، «ساکن» و «مقیم». «باشد» در جمله «باشد، قبول است...»، منطبق با معنای اصلی فعل نیست. نویسنده از «باشد»، معنای «باشه» (محاوره‌ای) را برگزیده است. «قبول» مصدر عربی، به معنای پذیرفتن گفتار کسی است که به درستی و راستی. نویسنده از ترکیب «باشد» به معنای باشه، با این مصدر عربی، جمله‌ای می‌سازد که خواه ناخواه دامنه لغات و یادگیری زبان فارسی کودک را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

نمونه هشتم:

«حالا دیگر چه می‌گویی؟»

حالا که دیگر یک بادبادکم؟»

ترکیب «حالا» با «دیگر» و «حالا که دیگر» می‌تواند به آسانی با تغییر بداندک، به جمله‌ای معیاری و فاقد بدآموزی زبانی و دستوری بدل شود. به علاوه، عدم پای‌بندی به زبان و ساخت کلامی واحد، موجب‌نویسی و طویل‌نویسی را مجاز ساخته است. جایی بادبادک می‌گوید: «من بادبادکم کوچولو و سفید» و جایی به جای آن که بگوید: «بین نخم را ول کردی»، می‌گوید: «بین، نخ من را ول کردی» و به جای آن که فعل در آخر جمله بیاید، در میان جمله قرار می‌گیرد: «گیر کردم به سیم‌های برق». در فهم معنا و حس نهفته در کلام که بانوعی حس همدردی و تأسف همراه است، خواننده حتماً باید از «لحن» و تغییر صوت استفاده کند. بادبادک در حالی که به سیم برق گیر کرده است، به دخترک می‌گوید: «بین نخ من را ول کردی، گیر کردم به سیم‌های برق.»

در حالی که بادبادک از دست دخترک رها شده، ادامه داستان از قاعده وقانون منطق حاکم بر متن خارج می‌شود و نویسنده فراموش می‌کند که بادبادکی که از دست دخترک رها شده، بر فرض وزیدن باد و رها شدنش از سیم برق، نمی‌تواند در اوج آسمان باشد. بادبادک درست بعد از آخرین جمله که حاکی از یک وضعیت نگران‌کننده و تأسف‌آور برای دخترک و خود اوست، بدون مقدمه می‌گوید: «چه قدر بادبادک بودن خوب است.»

«بادهم خوب است که آمد و من را نجات داد.»

از این قسمت به بعد، دخترک هیچ کاره می‌شود. قهرمانی که الگوی بادبادک و بالطبع می‌تواند الگوی کودکان باشد، بدل به دخترکی هیچ کاره و ناتوان می‌شود. بادبادک زمانی که به سیم برق گیر کرده است، نمی‌تواند بگوید: «بادبادک بودن خوب است.» این قاعده و منطقی است که نیازی به استدلال ندارد؛ چرا که اظهار خوشحالی از گرفتاری، نوعی عرفان‌منشی است. بنابراین، نویسنده در جمله متن صفحه ۱۲، تقدم و تاخر را رعایت نکرده است. لااقل بعد از رهایی بادبادک، از سیم برق، «خوب بودن باد» منطقی می‌نمود. بادبادک پس از رهایی از سیم برق می‌گوید: «حالا از ابرها هم بالاتر رفته‌ام. دیگر آن پایین را نمی‌بینم فقط بالا رامی‌بینم.»

اگر دنیای خیال و آن چه نزد برخی نویسندگان کودک، به عنوان جوازی برای برهم زدن هر قاعده و منطقی استفاده می‌شود، دنیایی متفاوت با دنیای بزرگان است. اما روند داستانی که پی در پی بر تکاملی بودن پدیده‌ها و رابطه تربیتی و علمی پا می‌فشارد، می‌تواند این پرسش را منطقی بداند که: چگونه بادبادکی در آسمان، می‌تواند مدعی مشاهده بالای سرش شود؟ در حالی که بادبادک چشم و ابرویش - آن گونه که داستان طی گزاره‌ای متعدد نشان داده است - به سوی زمین امتداد یافته است، نه آسمان.

قید «فقط»، نشان از پذیرش حتمی وضعیتی است که خلاف قوانین فیزیک و منطق داستان است. نباید فراموش کرد که این جمله، از زبان بادبادکی بیان می‌شود که «بالا» برای او مکانی است که هنوز به آن دست نیافته و اگر تصور کنیم «بالا» معادل «آسمان» است، بدترین معادل شبه برانگیز انتخاب شده است.

در صفحه ۱۳، نویسنده در جمله‌ای از قید مرکب تکان تکان استفاده کرده، اما از یک بخش از فعل مرکب به غلط بهره گرفته است:

«گوشواره هایم تکان تکان می‌خورد.»

اگر قید مرکب را مثلاً از جمله «احمد دوان دوان آمد»، حذف کنیم، جمله معنادار «احمد آمد» را خواهیم داشت. حال «تکان تکان» را از جمله نویسنده حذف می‌کنیم: «گوشواره هایم می‌خورد». می‌بینید که جمله‌ای ناقص باقی خواهد ماند. تکان، بخشی از فعل مرکب «تکان می‌خورد» است که نمی‌تواند با تکرار دوباره آن، قید بیان حالت ساخت. مثلاً می‌توان گفت: گوشواره‌هایم به شدت تکان می‌خورد.

نقد «تصویر» و رابطه شناسی آن با زبان بادبادک

معیار ارزیابی تصویر کتاب کودک و شناخت رابطه آن با «متن» چیست؟ «فرضیه سازی»، شیوه‌ای شناختی است که می‌تواند ما را به شناخت تصویر و رابطه آن با متن نزدیک سازد. لذا چند فرض را پایه نقد تصویرهای بادبادک سفید می‌سازیم:

فرض ۱. تصویر در کتاب کودک، زبانی مستقل و کارکرد آن تربیتی است. برای جلب مشتری - کودک - پس لزومی ندارد با متن هم نویسی کند. فرض ۲. تصویر، زبانی مستقل است. اما با متن هم‌نویسی می‌کند تا معنا را دوچندان سازد و رابطه آن‌ها از نوع تکمیلی است. در عین حال، به زیبایی متن کمک می‌کند. با این دو پیش فرض ساختگی، سؤال‌های نقد را پی افکنده‌ایم. لذا می‌پرسیم:

۱. دخترک سرخ پوش در پلان نخست، در اولین تصویر کتاب، چه نقش معنایی دارد؟ آیا برای زیبایی کتاب است یا با متن، در انتقال معنا هم‌نویسی می‌کند

۲. در تصویر نخست، چه ضرورتی دارد عکس دخترکی که با ما حرف نمی‌زند، رابطه کلامی و تصویری مخاطب با بادبادک را بپوشاند تقدم و تاخر در جاگیری عناصر بعدی، در تصویر رعایت نشده است؛ چنان که گویی این دخترک است که با ما سخن می‌گوید.

تصویر دوم:

در تصویر دوم، دو بادبادک، یکی سفید و کوچولو و دیگری زرد و بزرگ در آسمان دیده می‌شود. متن مدعی است که بادبادک سفید فکر می‌کند بادبادک است در حالی که تارسیدن به مقام و مرتبت بادبادکی، فاصله بسیار دارد و بن مایه قصه را همین «رسیدن» به نقطه تکامل تشکیل می‌دهد.

۱. اگر متن مدعی است بادبادک، بادبادک نیست، پس چگونه در تصویر، کنار بادبادکی زرد رنگ، در آسمان است؛ بدون گوشواره، بدون نخ، بدون دم! ۲. حذف بادبادک زرد، چه لطمه‌ای به تصویر می‌زند؟ اگر جواب «هیچ» باشد، پس می‌توان چند عنصر بصری دیگر هم وارد کادر شماره ۲ کرد و باز هیچ اتفاقی نیفتد. این نوعی بی‌معیاری و بی‌ضابطه بودن نگرش است که با هیچ منطق بصری، قابل ارزیابی نیست.

#### تصویر سوم:

دخترک سُرخ پوش، در کنار دختر یا زنی سبز و آبی پوش، دیده می‌شود. دخترک را می‌شناسیم، اما شخصیت جدید، چه نقشی در داستان دارد؟

اگر می‌توان شخصیت‌های بی‌نقش در متن قصه را وارد کادر کرد، پرسش طرح شده در نقد تصویر شماره ۲، این جا نیز به قوت خود باقی می‌ماند.

#### تصویر چهارم:

بادبادکی که از زاویه دید دخترک بادبادک نیست، در کنار پدر و مادرش، در آسمان دیده می‌شود. آن‌ها گوش و چشم و ابرو دارند. چرا بادبادکی در کنار پدر و مادرش به سر می‌برد، اما معنا و شکل بادبادک را نمی‌داند؟ حذف این دو تصویر، از کنار بادبادک سفید و کوچولو، نه تنها لطمه‌ای به قصه نمی‌زند، بلکه سادگی و فضای سفید متن را به فرصتی برای اندیشیدن و توجه بیشتر به باورها و زبان بادبادک بدل می‌سازد. بر اساس همین بی‌قاعدگی و عدم هارمونی معنایی و بصری است که ناگهان بیننده که در تصویر پنجم، بادبادک سفید و کوچولو را در دستان دخترک سرخ‌پوش می‌بیند.

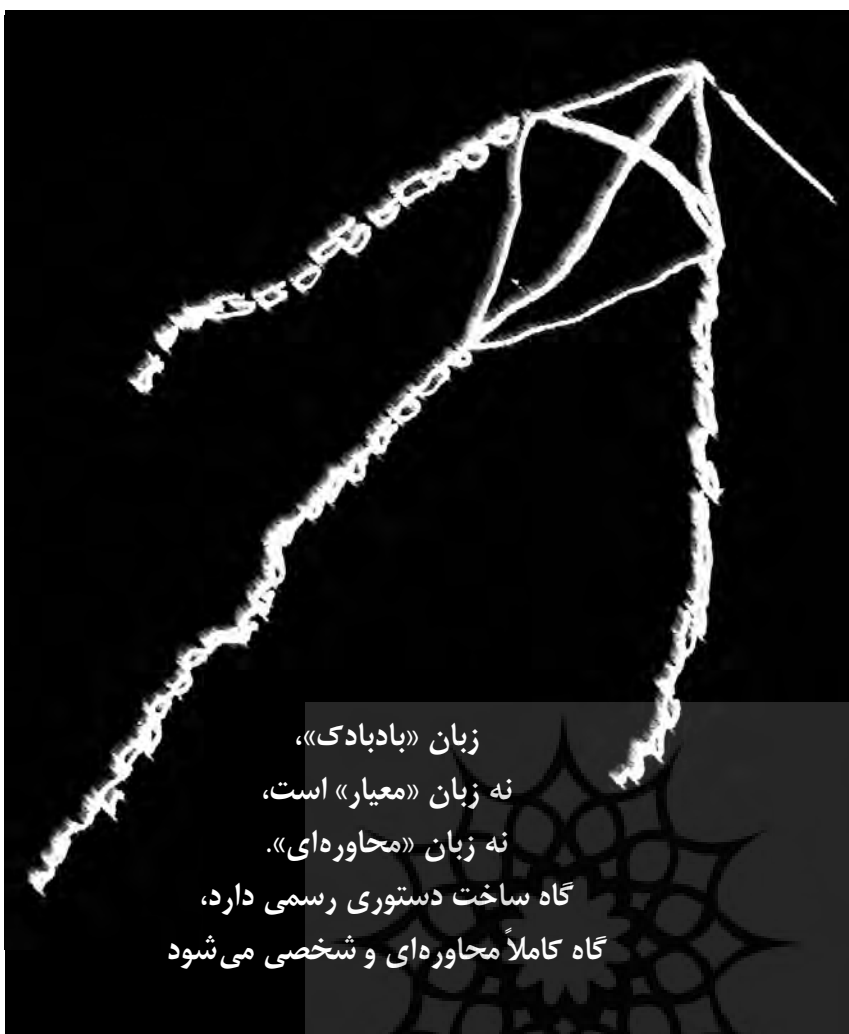
#### تصویر هفتم:

دخترک سُرخ پوش دیده می‌شود. او نخ بادبادک را در دست دارد بادبادک بالای سر اوست و دخترک به گوشواره‌اش اشاره می‌کند جمله «تو اگر گوشواره نداشته باشی، دیگر یک دختر کوچولو نیستی؟» با چه نشانه‌ای گوینده‌اش شناخته می‌شود؟ بی‌شک، دخترک زمانی که به گوشش اشاره دارد، منطقی است که بپذیریم گوینده جمله فوق، دخترک باشد، نه باد بادک. با این فرض:

۱. چرا دخترک که از آغاز قصه، خاموش است، به ناگهان سخن می‌گوید؟
۲. اگر گوینده متن، بادبادک سفید و کوچولو است، چرا دخترک به گوشش اشاره می‌کند؟ جوابی که به این پرسش می‌توان داد، تنها این جمله خواهد بود که دخترک، با ایما و اشاره به بادبادک فهمانده که باید گوشواره داشته باشد. آیا مخاطب می‌تواند با چنین ساخت کلامی و تصویری، ارتباط برقرار کند؟ چرا نویسنده و تصویر ساز، از ایجاز مُخل بهره برده‌اند؟ کودک چگونه فاصله‌ها را پر می‌کند؟

#### تصویر هشتم:

دخترک، بادبادک را از آسمان پایین آورده و در دستانش گرفته است و با یک دست، به صفحه شماره نه اشاره می‌کند. این تصویر، با جمله‌های متن «حالا دیگر چه می‌گویی؟ حالا که دیگر یک بادبادکم»، چه رابطه‌ای دارد؟ به نظر می‌رسد که این تصویر، با تصویر صفحه هفتم جابه جا شده است: چرا که در تصویر شماره هفتم، بادبادک در آسمان است و می‌تواند از دخترک پرسیده باشد: «حالا چی...». معلوم نیست دخترک به کجا و چرا اشاره می‌کند؟ اگر فرض شود که دخترک به آسمان اشاره می‌کند، بادبادک که در صفحه قبل در آسمان بوده، لذا فرضی بسیار دور و بی‌ربط با متن خواهد بود. در تصویر نهم، نه دخترک و نه بادبادک، هیچ کدام دیده نمی‌شوند. در



زبان «بادبادک»،  
نه زبان «معیار» است،  
نه زبان «محاوره‌ای».  
گاه ساخت دستوری رسمی دارد،  
گاه کاملاً محاوره‌ای و شخصی می‌شود

حالی که میان آن دو گفت و گویی طولانی برقرار شده است. تصویر شماره ده و یازده یکی است. بادبادک در صفحه یازده، به سیم برق گیر کرده است، اما تمامی جمله‌ها در صفحه ده، از زبان بادبادک بیان می‌شود. درحالی که کلاف نخ، در کنار دخترک و نه مقابل او دیده می‌شود.

در تصویر دوازده، بادبادکی در آسمان است.

در حالی که در متن، بادبادک هنوز از سیم برق رها نشده اما از بادبادک بودنش شادمان است. براساس منطق حاکم بر طرح قصه، دو جمله صفحه دوازده، جابه جا شده است. بهتر بود بادبادک ابتدا از باد تشکر کند و بعد از باد بادک بودنش خشنود و شادمان باشد. مگر فرض کنیم که مخاطب، از درک این نکات عاجز است، اما نویسنده که کودک نیست.

۱. پدر و مادرها اشتباه می‌کنند! «ولی مامانم می‌گوید، من بادبادکم.» (ص ۲) راوی - نویسنده - می‌گوید: تو بادبادک نیستی، حتی اگر پدر و مادرت بگویند.

اگر فرض کنیم این پیام توسط کودک دریافت شود، او را به چه عرصه اجتماعی و تربیتی دعوت کرده‌ایم؟ تصویرگر به راحتی می‌توانست، هم دخترک و هم بادبادک‌هایی را که نقش پدر و مادر او نشان می‌دهند، حذف کند. بی‌آن که لطمه‌ای به متن وارد آید.

#### پی نوشت:

۱. اگر نویسنده بگو ید که جمله «تو اگر...» از زبان دخترک بیان شده است، می‌تواند صادق باشد؛ چرا که هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که کذب آن اثبات شود. اما با هر دو فرض، پرسش و پیام اجتماعی جمله، به قوت خود باقی خواهد ماند.